

امکانات رویکرد میان‌رشته‌ای در بررسی شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی

مسلم عباسی^۱

نرگس تاجیک^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۸

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۲/۲۵

چکیده

اندیشه‌سیاسی افکاری است که در باب چگونگی سامان بخشی به وجه سیاسی زندگی انسان بیان می‌شود. با توجه به ویژگی چند سویه امور انسانی، اتخاذ رویکرد میان‌رشته‌ای می‌تواند به نحو مطلوب‌تری در فهم و بررسی اندیشه‌های سیاسی مورد توجه باشد. آنچنان که در این پژوهش آمده اتخاذ رویکرد میان‌رشته‌ای می‌تواند برای اصلاح روشی و نظری نظریه توماس اسپریگنز مفید باشد. این موضوع با بررسی امکانات هرمنوتیک روشی مولف محور اسکینز، نقد روان‌شناسانه و سبک‌شناسی به عنوان روش‌هایی برای چگونگی مواجهه با متون و اندیشه‌های سیاسی، و همچنین با بررسی امکانات نظریه گستره زندگی اریک اریکسون به عنوان نظریه‌ای برای بررسی خاستگاه فردی اندیشه متفکران سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه: اندیشه سیاسی، مطالعات میان‌رشته‌ای، اسپریگنز، امکانات



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۷

امکانات رویکرد
میان‌رشته‌ای...

۱. دکتری اندیشه‌های سیاسی دانشگاه تربیت مدرس / Awat.mazda@gmail.com

۲. استادیار علوم سیاسی دانشگاه حکیم سبزواری / n.tajik@hsu.ac.ir

طرح مساله

اندیشه‌سیاسی آراء و افکاری است که درباره چگونگی سامان بخشی به وجه سیاسی حیات انسانی بیان شده‌است. آنچه می‌تواند در فهم مستقل و انتقادی اندیشه سیاسی فراتر از مواجهه‌های ایدئولوژیک اهمیت داشته باشد، اتخاذ الگوی نظری برای تبیین اندیشه سیاسی می‌باشد. در میان الگوهای نظری که سعی کرده‌اند تبیینی از اندیشه سیاسی به عنوان امر واقع ارائه دهند، الگوی نظری توماس اسپریگنز در کتاب *فهم نظریه‌های سیاسی* (اسپریگنز، ۱۳۷۷) یکی از معروف‌ترین آنها می‌باشد.

اسپریگنز چهار مرحله مشاهده بحران و بی‌نظمی، تشخیص درد (علل بی‌نظمی)، بازسازی خیالی دنیای سیاسی در ذهن، و ارائه راه حل را به عنوان مراحل که هر متفکر سیاسی برای ارائه اندیشه‌اش می‌پیماید معرفی کرده است. آنچنان که اسپریگنز آورده مرحله‌های «بحران و مشاهده بی‌نظمی» و «تشخیص درد» برای متفکر سیاسی که می‌خواهد به بازسازی سامان سیاسی مطلوب پرداخته و سپس برای اجتماع و سیاست به ارائه راه حل پردازد بسیار اهمیت دارد. از دیدگاه اسپریگنز متفکران سیاسی از بحران‌های سیاسی که جامعه با آن درگیر است آغاز می‌کنند. اما این بحران‌های سیاسی که متفکر سیاسی مشاهده کرده ممکن است در بعضی مواقع فردی باشد تا اجتماعی و عالم گیر. در مرحله تشخیص درد، که از دیدگاه اسپریگنز سرچشمه جدایی مکاتب مختلف اندیشه سیاسی می‌باشد، اولین و مهمترین موضوعی که متفکر سیاسی باید دریابد آن است که «آیا مشکل مطرح شده ریشه سیاسی یا عمومی دارد یا فردی؟». از دیدگاه اسپریگنز از آنجا که روان انسان به شدت با نقش‌ها و الگوهای رفتاری اجتماعی آمیخته است، نابسامانی‌های اجتماعی احتمالاً در قالب اغتشاشات احساسی و پریشانی شدید فردی نمود می‌کند، بنابراین نظریه پرداز سیاسی ممکن است به دلیل کوشش برای علت یابی و خشکاندن ریشه درد و رنج روانی خود به تفکر در اطراف مسائل سیاسی وادار شده باشد. تا آنجا که می‌تواند برای بررسی اندیشه‌سیاسی اهمیت داشته باشد این پرسشها به همان میزان که برای متفکر سیاسی اهمیت دارد برای پژوهشگر اندیشه سیاسی نیز پر اهمیت هستند از همین روست که اسپریگنز به این نکته اشاره کرده است که اولین سوال پژوهشگر برای دست یافتن به چگونگی شکل‌گیری اندیشه یک متفکر این است که «مشکل او کدام است؟» چه چیزی او را برانگیخته تا تعمق و تفکر ذهنی را به صورت اندیشه سیاسی منسجم و اساسی به رشته تحریر درآورد. هدفش کدام است؟ چه نارسایی و بی‌نظمی مشخصی را می‌خواهد درمان



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۸

دوره پنجم
شماره ۱
زمستان ۱۳۹۱

کند؟ (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۵۵-۵۴). از آنجا که رابطه میان فرد و جامعه رابطه پیچیده‌ای است فهم اینکه سامان سیاسی و اجتماعی که متفکر سیاسی ارائه می‌دهد تا چه حد پاسخی به بحرانهای سیاسی و اجتماعی و تا چه میزان پاسخی به بحران‌های فردی و روحی متفکر سیاسی است پیچیده می‌باشد. اما در فهم نظریه‌های سیاسی هیچ گونه الگوی نظری و روشی برای تبیین و فهم این موضوع پیچیده در اختیار پژوهشگر قرار نگرفته است. حتی آنچنان که تبیین اسپریگنز از اندیشه سیاسی متفکران سیاسی غرب نشان می‌دهد بیشتر بحران‌های اجتماعی و سیاسی زمانه متفکر مورد توجه قرار گرفته است تا اینکه حداقل اسپریگنز بخواهد امکان بحرانهای روحی و فردی متفکران سیاسی را به سنجش بگذارد.

نکته دیگر که می‌توان به عنوان کمبودهای الگوی نظری اسپریگنز طرح کرد آن است که اسپریگنز و بسیاری دیگر از اندیشه‌شناسان اندیشه سیاسی معمولاً در رابطه با اندیشه سیاسی متفکران سیاسی «نظریه» می‌دهند، یعنی اندیشه سیاسی را به عنوان امر واقع تبیین می‌کنند، تا اینکه روشی برای مواجهه با اندیشه و فهم آن نیز در اختیار قرار دهند. به عنوان نمونه آنها در حالی که می‌گویند مشاهده بحران و بی‌نظمی، تشخیص درد، سامان سیاسی مطلوب در نزد متفکران سیاسی چه بوده است به ما نمی‌گویند چگونه آن را دریافته‌اند یا ما چگونه باید آنها را بفهمیم. آنچنان که در این پژوهش خواهد آمد الگوی نظری توماس اسپریگنز نیازمند تلفیق از دیدگاه رویکرد میان‌رشته‌ای در رابطه با چگونگی مواجهه با متون و آرای سیاسی برای فهم آنها تحت عنوان «روش»، و همچنین در رابطه با تبیین خاستگاه شخصی و فردی اندیشه سیاسی به عنوان امر واقع تحت عنوان «نظریه» می‌باشد. آنچنان که در این پژوهش خواهد آمد هرمنوتیک روشی مولف محور اسکینر، نقد روان‌شناسانه و سبک‌شناسی در مطالعات نقد ادبی برای چگونه مواجهه با متون و آرای سیاسی برای فهم آنها، و همچنین نظریه گستره زندگی^۱ اریک اریکسون^۲ در مورد چگونگی فرآیند تحول شخصیت انسان در طول حیاتش، که می‌تواند برای تبیین خاستگاه فردی و شخصی اندیشه سیاسی به عنوان امر واقع بکار رود، می‌تواند برای تکمیل الگوی نظری اسپریگنز در نظر گرفته شوند.

نظریه اسپریگنز: نظریه‌ای درباره اندیشه سیاسی

اسپریگنز هدف نظریه خود را ارائه چهار چوبی برای فهم اندیشه سیاسی می‌داند. (اسپریگنز، ۱۳۷۷:

1. life - span
2. Erik Erikson



۱۸۹). به بیانی اسپریگنز اندیشه‌سیاسی را به عنوان امر واقع تبیین کرده است. منطق درونی یا عملی شیوه اسپریگنز برای بیان چگونگی فرایند شکل‌گیری اندیشه‌سیاسی است. این منطق در مقابل منطق بازسازی‌شده، مطرح می‌شود. در منطق بازسازی شده خود اندیشه نقطه شروع است. اندیشه در این روش با ارجاع به خودش شناخته می‌شود. اما در منطق درونی یا به پای متفکر پیش می‌رویم تا بینیم در فرایند شکل‌گیری اندیشه او چه اتفاقی افتاده و اندیشه او چگونه شکل گرفته است. بنابراین «پژوهشگر از جایی شروع می‌کند که متفکر خود آغاز کرده است، نه از نتیجه و نه از سؤالات انتزاعی بلکه احساس مشخص سردرگمی و حیرتی که در ابتدا نظریه پرداز را به تفکر واداشته است». (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۳۸)

۱. بحران و مشاهده بی‌نظمی

از دیدگاه اسپریگنز متفکران سیاسی از بحران‌های سیاسی که جامعه با آن‌ها درگیر است آغاز می‌کنند. اکثر آنها آثار خود را در زمانی نگاشته‌اند که جداً احساس می‌کردند جامعه شان دچار بحران است. (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۳۹-۳۸). اما بحرانی که اندیشه‌سیاسی را موجب می‌شود ممکن است در بعضی مواقع محلی و فردی باشد و نه کلی و عالم‌گیر. متفکر ممکن است نسبت به بنیان‌های اصولی حاکم بر یک نظام سیاسی، به دلایلی که برای دیگر بخش‌های جامعه مشخص نیست، دچار توهم شده باشد و آن‌ها را مورد انتقاد قرار دهد. او ممکن است جزو گروهی باشد که به ویژه از باورهای حاکم بر جامعه زیان دیده اند (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۵۲). بنابراین نظریه پرداز سیاسی ممکن است به دلیل کوشش برای علت‌یابی و خشکاندن ریشه درد و رنج روانی خود به تفکر در اطراف مسائل سیاسی وادار شود.

بنابراین اولین سوال پژوهشگر برای دست یافتن به چگونگی شکل‌گیری اندیشه یک متفکر این است که «مشکل او کدام است؟» چه چیزی او را برانگیخته تا تعمق و تفکر ذهنی را به صورت اندیشه سیاسی منسجم و اساسی به رشته تحریر درآورد. هدفش کدام است؟ چه نارسایی و بی‌نظمی مشخصی را می‌خواهد درمان کند؟ (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۵۵-۵۴)

۲. تشخیص درد

وقتی نظریه‌پرداز شرایطی را نامنظم تشخیص داد، منطق مشاهده حکم می‌کند که زمینه مشاهده نیز بررسی گردد. در این مرحله، فوراً دو سؤال مطرح می‌شود: ۱- اگر اوضاع نامرتب است دلایل آن چیست؟ (تشخیص درد) ۲- اوضاع سیاسی مرتب چه خصوصیتی دارد؟ (بازسازی خیالی سامان سیاسی در ذهن) (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۸۰). از دیدگاه اسپریگنز مرحله تشخیص درد



مرحله مشکلی است این مرحله سرچشمه جدایی مکاتب مختلف نظریه‌های سیاسی است. بنظر اسپریگنز اولین سؤالی که متفکر سیاسی در مرحله تشخیص درد با آن روبه رو می‌شود آنست که «آیا مشکل مطرح شده ریشه سیاسی یا عمومی دارد یا فردی؟» متفکر باید بفهمد آیا ریشه مشکل از آنهایی است که به جامعه مربوط می‌شود - عام - است و یا اینکه صرفاً تأثیرات ذهنی و روانی اوست. قضاوت درباره این مسئله کار ساده‌ای نیست زیرا فرد و اجتماع جدایی ناپذیرند، بی‌نظمی‌های اجتماعی مشکلات روانی به بار می‌آورند و بالعکس. مسایل روانی می‌توانند از راه سازکارهای «انتقال» و «جابه‌جایی» به دنیای سیاست راه پیدا می‌کنند. پس از آن اگر به این نتیجه رسید که مشکل اجتماعی است باید مشخص کند که آیا مشکل محصول شرایطی است که انسان می‌تواند تغییر بدهد یعنی «علل قراردادی» (نهادهای اجتماعی و سیاسی مصنوع بشر) است یا اینکه علل از پدیده‌های «طبیعی» (سرشت انسان) است (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۸۱). انسان‌شناسی متفکر مسئله اساسی برای پاسخ دادن او به این مرحله است. به نظر اسپریگنز یک نظریه پرداز سیاسی که علل بی‌نظمی سیاسی را در عوامل و پدیده‌های «طبیعی» - آن طور که طبیعت هست - می‌بیند، از نظریه پردازی که علل بی‌نظمی سیاسی را در نهادهای «ساخته دست بشر» و ترتیباتی می‌بیند که انسان آفریده محافظه کارتر است. به همین ترتیب، نظریه پردازی که منبع بی‌نظمی سیاسی را در روان «فرد» می‌بیند، به طور کلی، از نظریه پردازی که رفتار نادرست «جامعه» را علت می‌داند محافظه کارتر است (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۱۰۹).

۳. نظم و خیال، بازسازی جامعه

از دیدگاه اسپریگنز اگر شخصی اوضاع سیاسی را که در آن زندگی می‌کند به نحوی نامنظم تشخیص دهد، معنی اش این است که نظم مرتب و درست می‌تواند به وجود آید. در این مرحله کوشش نظریه پرداز برای نشان دادن تصویر جامعه سیاسی نظم یافته در نقطه مقابل مشاهده او از بی‌نظمی ادامه پیدا می‌کند. متفکر در این مرحله الگوی جامعه خوب را در ذهن خود مجسم می‌کند. بازسازی نظریه پرداز طرح جامعه‌ای است که باید باشد تصور آن چه که باید باشد، سویه آرمان شهری اندیشه سیاسی است. اما تجسم او از جامعه بازسازی شده با این که «خیالی» است، باید به شدت با واقعیات مربوط باشد (همان: ۱۲۰) معیارهایی که نظریه پرداز برای جامعه بازسازی شده خیالی خود در نظر می‌گیرد، در واقع «هنجارهایی» برای زندگی سیاسی است. به نظر اسپریگنز می‌توان چند «روش» متمایز برای بازسازی جامعه سیاسی در نظریه‌های سیاسی مشخص کرد. هر یک از این روش‌های متعدد به نوع ویژه‌ای از رفتار سیاسی مربوط می‌شود:



الف: روش «رادیکال» برای تغییر جهت در دنیای سیاست: رادیکال به معنی اصلی کلمه، یعنی «ریشه» است و آن به ریشه اصلی مسئله نگاه کردن است. به نظر اسپریگنز این نگرش غالباً خواهان تغییرات وسیعی است. نظریه پرداز رادیکال «آرمان‌گرا» است. او در روش خود فلسفی، انتزاعی، خیال پرداز، و در نتیجه گریه‌های خود به شدت «منطقی» است. خصیصه بزرگ نظریه پرداز رادیکال در عمق و جامعیت آن است. از آنجا که این روش عمیقاً بنیان سیاست را می‌کاود، نظریه پردازان بزرگ طرفداران این روش همیشه به زندگی انسانی مربوط هستند. ضعف این نظریه‌ها می‌تواند فراتر رفتن از حدود قابل دسترس در شکل ارائه تصویرهای پندارگونه و خیالی و همچنین خطرناک‌تر از این تخیلات توجیه خشونت برای طرح‌های فریبنده و خیالی باشد (همان: ۱۳۱-۱۳۳).

ب: روش «محافظه کار» برای تغییر جهت در دنیای سیاست: در این روش، اساس تفکر این نظریه پرداز سنت‌های جامعه است نه بینش تعقلی و فکری. او معتقد نیست که این دنیا بهترین دنیای ممکن است او معتقد است که بهترین راهنما برای تغییر و تعدیل مشکلات سیاسی معاصر آگاهی به تجربه جمعی بشر است. قوت نظریه پرداز محافظه کارانه در «واقع‌گرایی» آن است. ریشه عمیق آن در تجربیات عینی گذشته، آن را از اسیر شدن به خیال پرداز رادیکال آرمان‌گرایانه حفظ می‌کند. ضعف این روش در نظریه‌های سیاسی این است که به سادگی اسیر رکود و ارتجاع می‌شود (همان: ۱۳۳-۱۳۴).

ج: روش «اصالت عمل» برای تغییر جهت در دنیای سیاست: این روش که روش بازسازی سیاسی بحث مابین روش محافظه‌کارانه و روش رادیکالی است؛ روش آن‌هایی است که به «اصالت عمل» معتقدند. به نظر اسپریگنز انسان سیاسی «عمل‌گرا» اصلاح طلب است، منتها از نوع «گام به گام» آن. این روش سیاسی گاهی روش «تصاعدی» و یا «زدوبندی» نیز خوانده می‌شود. هرچند روش عمل‌گرایی نظریه‌های سیاسی ژرفی تولید نمی‌کند، ولی این روش نیز تا حد زیادی با حرفه نظریه پرداز و بازسازی سروکار دارد. این روش انعطاف پذیر و خالی از تعصب است. اما یکی از زیان‌های آن زیان فکری است عمل‌گرایان به اندازه کافی فکر نمی‌کنند و منطقی نیستند این عدم آگاهی نظری ممکن است دوراندیشی را نیز از بین ببرد (همان: ۱۳۴-۱۳۶).

۴. راه درمان

متفکر سیاسی در این مرحله وضعیت مطلوب را تجویز می‌کند راه حلی که متفکر ارائه می‌دهد



فصلنامه علمی-پژوهشی

۲۲

دوره پنجم
شماره ۱
زمستان ۱۳۹۱

به این معناست که اگر این راه حل برقرار شود، مشکلات حل می‌شوند بنابراین نکته اصلی در راه درمان، بحث «هست» و «باید» است. «هست» همان توصیف جهان است، و «باید» یعنی آنچه که درست و بهتر است باشد اما نیست. «باید» یک ضرورت ارزشی است در اندیشه سیاسی «باید» شاخص وضعیتی مطلوب است که جایگزین وضع موجود می‌شود (همان: ۱۵۳-۱۶۱).

الف: امکانات نظریه‌های ادبی به عنوان «روش» برای تکمیل الگوی نظری توماس اسپریگنز

موضوع اساسی در فهم اندیشه سیاسی یک متفکر چگونگی مواجهه با اندیشه او می‌باشد. موضوعی که در اصطلاح به آن «روش» می‌گوییم. اما فهم آنچه یک متفکر گفته است مستلزم راهیابی به اندیشه اوست. زبان متفکر راهی است که می‌تواند اندیشه‌شناس را به فهم اندیشه یک متفکر راهبری کند. در حقیقت تحلیل زبان ابزاری در اختیار اندیشه‌شناس برای فهم اندیشه یک متفکر قرار می‌دهد. آنچنان که کالر آورده است:

« زبان راهیابی برای بیان افکار از پیش موجود فراهم می‌کند. طبق فرضیه «سایپر-ورف» زبانی که ما با آن سخن می‌گوییم تعیین‌کننده چگونه اندیشیدن ما است » (کالر، ۱۳۸۰: ۸۰)

بنابراین فهم اندیشه یک متفکر سیاسی مستلزم بررسی آثار او می‌باشد که مشکل‌ترین کار یک پژوهشگر است. در مطالعات نقد ادبی شیوه‌های فهم معنا و ساختار یک اثر ادبی مورد بررسی قرار می‌گیرد، چرا که به زعم سیروس شمیسا نقد ادبی در دوران جدید بر خلاف قدما نشان دادن معایب اثر نیست بلکه منتقد ادبی می‌کوشد با تجزیه و تحلیل اثر ادبی اولاً ساختار و معنی آن را برای خوانندگان روشن کند و ثانیاً قوانینی را که باعث اعتلای اثر ادبی شده توضیح دهد (شمیسا، ۱۳۸۰: ۲۲). آنچنان که شمیسا اشاره کرده در هیچ فرهنگ و نظریه‌ای نمی‌توان تعریف و توصیفی جامع و مانع از ادبیات یافت، از اینرو می‌توان رطوریکا و بوطیقای ارسطو، مدینه الهی سنت اگوستین، ستایش جنون اراسموس، گفتار در روش عقل دکارت، کتاب معروف داروین موسوم به اصل انواع، دیوان شکسپیر، داستانهای جویس را ادبیات خواند (شمیسا، همان: ۲۹). همچنین آنچنان که می‌تواند برای اندیشه سیاسی اهمیت داشته باشد بسیاری از نظریه پردازان ادبی مانند ایگلتون تاریخ نظریه ادبی را بخشی از تاریخ سیاسی و ایدئولوژیک دانسته‌اند زیرا به زعم آنها هر نظریه‌ای که به معنا، ارزش، زبان، احساس و تجربه انسانی مربوط باشد، به ناگزیر با باورهای گسترده‌تر و عمیق‌تری درباره ماهیت افراد و جوامع انسانی مربوط خواهد بود (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۲۶۷). به بیانی هر اثر ادبی در زمینه تاریخی،



فرهنگی، دینی، اجتماعی و روحی خاصی نوشته می‌شود، منتقد ادبی باید با این زمینه‌ها آشنا باشد تا بتواند به فهم درست‌تری از اثر دست یابد. از سویی دیگر هر اثر ادبی می‌تواند در تاریخ، فرهنگ، سیاست و اجتماع تاثیر بگذارد، از اینرو از آنجا که در نظریه ادبی بحران‌ها و آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی و وضعیت شخصیتی و روانی نویسنده مورد توجه قرار می‌گیرد ارتباط نزدیکی با اندیشه‌شناسی اندیشه سیاسی پیدا می‌کند، زیرا متفکر سیاسی نیز در زمینه و زمانه خود و با شرایط روحی و روانی خاص خود متنی را جهت سامان دادن به اجتماع و سیاست می‌نویسند. با این مقدمات می‌توانیم نتیجه بگیریم که «نقد و نظریه ادبی» ارتباط نزدیکی با اندیشه‌شناسی اندیشه سیاسی دارد.

نظریه پردازان ادبی، نقد ادبی را معمولاً به دو ساحت «نظری» و «عملی» تقسیم می‌کنند. نکته مهم آنکه ادبیات با توجه به سویه‌های متکثر آن از همان ابتدا برای نظریه پردازان ادبی مشمول دیدگاه‌های میان‌رشته‌ای بوده‌است. آنچنان که سیروس شمیسا آورده:

«نقد نظری^۱ مجموعه‌ی منسجمی از اصطلاحات و تعاریف و مقولات است که به چستی ادبیات و مشخصات سبک ادبی می‌پردازد... [اما در] نقد عملی^۲ استفاده عملی از قواعد و فنون ادبی برای شرح و توضیح و قضاوت در مورد یک اثر است، [که] در اینجا وارد نظام‌های دیگر علوم انسانی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و امثال این‌ها می‌شویم» (شمیسا، همان: ۲۷ و ۳۲-۳۳)

آنچنان که می‌تواند برای رویکرد میان‌رشته‌ای این پژوهش اهمیت داشته باشد همواره در نظریه‌های ادبی این مهم مورد پرسش بوده است که در بررسی یک اثر باید شیوه نظری را انتخاب کرد یا عملی؟ و آن هنگام که شیوه عملی را انتخاب می‌کنیم کدام خاستگاه و زمینه شکل‌گیری اثر برای شرح و تفسیر اثر باید انتخاب شود؟

اگر چه منتقد ادبی می‌تواند بنا بر هدفش در بررسی یک اثر، یا نوع ژانر، تصمیم بگیرد؛ اما همواره در فهم آثار ادبی این مهم مورد توجه بوده است که می‌بایست با تلفیق میان شیوه‌ها و نظریه‌های مختلف سعی کرد جوانب بیشتری از متن را گشود. به بیانی اتخاذ هر شیوه و نظریه‌ای در بررسی و فهم متن همچون دریچه‌ای به آن متن، سویه‌های بیشتری از متن را آشکار می‌کند و از این طریق مفسر را به فهم دقیق‌تری از متن راه می‌برد.

بنا بر آنچه در بالا آمد دیدگاه این پژوهش بر آن است که «سبک‌شناسی» به عنوان وجه

1. Theoretical criticism
2. Practical criticism



نظری نقد ادبی، و «هرمنوتیک روشی مولف محور اسکینر» و «نقد روان‌شناسانه» به عنوان روش‌های مطرح در وجه عملی نقد ادبی، با توجه به امکاناتشان در فهم بهتر متن، می‌توانند روش‌های موجه‌ای برای تکمیل الگوی نظری توماس اسپریگنز برای چگونگی مواجهه با آرا و متون سیاسی باشد.

«سبک‌شناسی» به عنوان وجه نظری نقد ادبی برای مواجهه با متون و آرای سیاسی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های منحصر به فرد یک متفکر که شناخت آن کمک زیادی به حوزه اندیشه‌شناسی می‌کند مختصات سبکی اوست، که تکوین آن با شکل‌گیری اندیشه او ارتباط مستقیمی دارد. سبک‌شناسی^۱ علم یا نظامی است که از سبک^۲ بحث می‌کند. آنچنان که سیروس شمیسا در کلیات سبک‌شناسی آورده «سبک وحدتی است که در آثار کسی به چشم می‌خورد، یک روح یا ویژگی یا ویژگی‌های مشترک در آثار کسی است» (شمیسا، ۱۳۸۴: ۱۶). موضوعی که می‌تواند برای اندیشه‌شناسی اندیشه سیاسی قابل توجه باشد آن است که از یکسو سبک با شخصیت و روحيات فرد و از سوی دیگر با زمینه اجتماعی وی در ارتباط مستقیم است، و به نحوی می‌توان گفت این هر سه در پیوند با هم می‌باشند.

در نظریه‌های ادبی شیوه بیان هر کس را نموداری از شخصیت او می‌دانند، در حقیقت آنچنان که برای دیدگاه‌های میان‌رشته‌ای اهمیت دارد در حالی که سبک شخصی مورد توجه روان‌شناسان است، از سوی دیگر یک شعبه از سبک‌شناسی رویکرد روان‌شناسانه است. در کلیات سبک‌شناسی، شمیسا مجموعه‌ای از آرای منتقدان ادبی را در مورد این ارتباط دوسویه آورده است به عنوان نمونه در حالی که بوفن به طور صریح بیان می‌کند که «سبک، خداوند سبک است» یعنی شیوه بیان هر کس نموداری از شخصیت اوست، فلور سبک را شیوه دیدن معرفی می‌کند، شوپنهاور سبک را قیافه‌شناسی ذهنی صاحب قلم می‌داند. مارسل پروست سبک را برای نویسنده همچون رنگ برای نقاش می‌داند، در این جا البته مساله فوت و فن نوشتن و شگرد و صناعت نیست بلکه مساله نگرش است. امرسون سبک را به صدای ذهن نویسنده تشبیه می‌کند یعنی نویسنده همان‌طور که فکر و احساس می‌کند همان‌طور هم می‌نویسد، ویلیام امپسون نهفته‌های ذهنی انسان را هر چند به رغم میلش باشد در طرز بیانش جلوه‌گر می‌داند (شمیسا، ۱۳۸۴، ۲۱-۲۰-۱۹). از همین روست که کوفمان در اثر خود تحت عنوان *گوته، کانت و هگل*

1. Stylistics
2. Style



(کشف ذهن) به سبک و روش نگارش نویسنده همان طور نزدیک می شود که فروید در مسئله رؤیا، به کنش پریشی و علائم مرضی اعصاب می پردازد (کوفمان، ۱۳۸۵: ۳۶) از سویی دیگر از آنجا که مساله تغییر سبک بیش از تغییر زبان معطوف به تغییر نگرش نویسندگان آن است، مهمترین عامل تغییر سبک، تغییر و تحولات اجتماعی قلمداد شده که منجر به تغییر نحوه زندگی، بینش و نهایتاً نحوه بیان می شود (شمیسا، همان: ۹۷-۸۷)

به نظر شمیسا برای تجزیه و تحلیل یک متن از لحاظ سبک شناسی می بایست به سه سطح زبانی، فکری و ادبی اثر توجه کرد. در سطح زبانی به سه سطح آوایی، لغوی و نحوی متن توجه می شود. چگونگی گزینش لغات، صورخیال، نوع کلمات و جملات، وضع پاراگراف ها، درصد لغات و تاکیدها، کوتاه و بلند بودن جملات و... مهمترین چیزهایی است که در این سطح بررسی می شود (شمیسا، همان: ۲۱۴). در سطح فکری این موضوع بررسی می شود که آیا اثر درون گرا و ذهنی است یا برون گرا و عینی؟ با بیرون و سطح پدیده ها تماس دارد و یا به درون و عمق پرداخته است. در بررسی مختصات فکری باید قصد نویسنده را توجه داشت، و در بررسی سطح ادبی توجه به بسامد لغاتی که در معانی ثانویه (مجاز) بکاررفته اند و مسائل علم بیان از قبیل تشبیه، استعاره، سمبل، کنایه، مسائل بدیع معنوی از قبیل ایهام، تناسب، زبان ادبی مورد نظر است (شمیسا، همان: ۲۲۲).

نکته پر اهمیت در اندیشه شناسی آن است که مختصات سبکی یک نویسنده چه لفظی چه فکری و چه ادبی در آثار او بسامد بالایی دارد. این مختصات مشترک که از آن می توان نوع جمله بندیها، نحوه بیان، نحوه نوشتن، استفاده از کلمات، آهنگ کلمات، لحن نوشتار و چرایی استفاده از کلماتی بخصوص و غیره را نام برد، بطور کلی شناخت تکوین آن ما را با اندیشه او آشنا می کند. از معروف ترین نظریه پردازانی که سعی کرده میان مختصات تکرار شونده سبکی و فکری نویسنده ارتباط بیابد لئو اسپیتزر^۱ بود. روش اسپیتزر در سبک شناسی به دایره واژه شناختی یا فقه لغوی^۲ معروف است. او تحت تاثیر کروچه، فروید و فوسلر^۳ به بیان دیدگاه های سبک شناختی خود در فهم اندیشه ها و آثار نویسندگان پرداخت. مراحل روش او به این صورت است که نخست باید اثری را خواند و خواند و خواند و مجذوب آن شد و با فضای آن انس گرفت، تا ناگهان یک یا چند ویژگی منحصر به فرد تکرار شونده آن (مختصات سبک) بر جستجوگر رخ نماید. در مرحله دوم باید به دنبال توضیح و تفسیر روان شناسانه این مختصات

1. Leo spitzer
2. Philological circle



تکرار شونده رفت و در یافتن ارتباط بین آنها و جان و خرد نویسنده مجاهده کرد. در مرحله سوم که مرحله نهایی است باید برای تاثیر و تاکید یافته و نظر خود، دوباره از مرکز اثر به سطح بازگشت و مختصات و شواهد و مدارک دیگری را باز جست. (به نقل از شمیسا، همان: ۲۴) به نظر اسپینوزر زبان در هر نسلی با نسل دیگر فرق می‌کند زیرا مسائل سیاسی و اجتماعی جدید هیجانات عاطفی روانی جدیدی ایجاد می‌کند. از اینجاست که با بررسی دقیق زبان متن می‌توانیم به ساختارهای ذهنی و روانی ره یابیم (شمیسا، همان: ۱۵۱).

«هرمنوتیک روشی مولف محور اسکینر» به عنوان وجه عملی نقد ادبی برای مواجهه با متون و آرای سیاسی

هرمنوتیک از روش‌های مطرح در نقد ادبی است که در فهم ساختار و معنای متن بکار می‌رود این روش آنچنان که پالمر اشاره کرده در سال ۱۹۶۷ با کتاب ا. ه. هیرش با عنوان اعتبار در تاویل مورد استفاده نقد ادبی قرار گرفت، چرا که قبل از آن نقد ادبی و هرمنوتیک دو حوزه جدا از هم بودند و هرمنوتیک در برابر واقع‌گرایی (رنالیسم) با نقد ادبی پیوند خورد (پالمر، ۱۳۸۲: ۱۰). آنچنان که پالمر آورده: «گرایش واقع‌گرایی متوجه این پیش فرض است که اثر ادبی صرفاً در جهان «خارج» و ذاتاً مستقل از ادراک کنندگان آن واقع است. ادراک هر کس از اثر را باید جدا از خودش انگاشت و وظیفه تاویل ادبی سخن گفتن درباره «خود اثر» است، نیت و مقاصد مؤلف نیز دقیقاً از اثر جدا نگه داشته می‌شود» (پالمر، همان: ۱۱). اما هرمنوتیک به آنچه از واقعیت‌ها برداشت می‌شود و آنچه که در ذهن شخص ثالث جای می‌گیرد و به ارتباط ذهن با واقعیت امر موجود توجه می‌کند. در رئالیسم، اثر ادبی دنیای بیرون ابژه است و ذهن محقق سوژه است و هیچ رابطه‌ای بین این دو وجود ندارد. اما هرمنوتیک به وجود شکاف بین اثر ادبی و محقق قائل نیست. بنابراین می‌توان از هرمنوتیک به مثابه روشی برای فهم معنا استفاده کرد (هرمنوتیک روشی).

در میان روش‌های هرمنوتیکی، یکی از مشهورترین و معتبرترین آنها «هرمنوتیک روشی مؤلف محور اسکینر» می‌باشد. نکته برجسته در مورد روش اسکینر آن است که روش وی در حوزه اندیشه‌سیاسی شکل گرفته و خود او آن را برای فهم اندیشه‌سیاسی ماکیاولی استفاده کرده است (اسکینر، ۱۳۸۰). آنچه در روش اسکینر اهمیت می‌یابد آن است که دریابیم نویسنده برای بیان چه قصدی این سخن معین را تولید کرده، و قصد برقراری ارتباط با مخاطبانش را داشته



است (اسکینر، ۱۹۸۸: ۶۳ و ۶۸ بنقل از مرتضوی اصل، ۱۳۸۳). فرض اصلی اسکینر در اینجا این است که هر نویسنده‌ای، به طور طبیعی، درگیر یک عمل ارتباطی قصدشده است، و متن نیز تجسم همین عمل است. لذا مسئله اساسی در مطالعه هر متنی این است که دریاپیم نویسنده در هنگام نگارش آن، به دنبال بیان چه چیزی بوده است (اسکینر، ۱۹۸۸: ۶۳ بنقل از مرتضوی اصل، ۱۳۸۳). از نظر اسکینر، آثار و گفتار هر متفکر پاسخی به سوالات و مشکلات رایج عصر خود وی است؛ از اینرو لازمه شناخت هر اثر سیاسی، شناخت سوالات و مشکلات رایج آن عصر نیز می‌باشد. لذا تنها با ترسیم این فضا و فرار گرفتن در آن است که هم معنای متن و روابط بین عبارات مختلف و هم قصد نویسنده از نوشتن متن به عنوان یک کنش ارتباطی را می‌توان دریافت (اسکینر، ۱۹۸۸: ۶۵ بنقل از مرتضوی اصل، ۱۳۸۳). از منظر اسکینر سه عنصر اساسی در شکل دادن به فضای هر دوره ایی که به نحوی فضای گفتاری آن دوره است مؤثر می‌باشند: ۱. مسائل و پرسش‌های آن دوره و پاسخ‌های ارائه شده به آنها ۲. معانی، مفاهیم و گزاره‌های متداول در آن دوره که نویسنده با استفاده از آن‌ها متن خود را به رشته تحریر در آورده است ۳. سنت، عرف، اصول و قواعد مرسوم در استدلال‌های سیاسی که جهت پاسخ به مسائل به کار می‌رفته است (اسکینر، ۱۹۸۸: ۱۰۳ بنقل از مرتضوی اصل، ۱۳۸۳). در حالی که هرمنوتیک روشی مؤلف محور اسکینر می‌تواند بخشی از ابهامات اندیشه‌شناسی اندیشه سیاسی را در چگونگی مواجهه با متون و آرای سیاسی برای فهم آنها پوشش دهد هنوز ابهام ما در رابطه با وضعیت روحی و فردی متفکر سیاسی به قوت خود باقی می‌ماند.

«نقد روان‌شناسانه» به عنوان وجه عملی نقد ادبی برای مواجهه با متون و آرای سیاسی

آنچنان که شمیسا بحث کرده نقد روان‌شناسانه با طرح مطالبی در باب ناخودآگاه شخصی و جمعی، صور مثالی و امثال این در آثار ادبی، به نقد ادبی عمق و نوعی جنبه پیشگویانه و راز آمیز بخشیده است. اگر ادبیات جزو علوم انسانی است به یک اعتبار به سبب آن است که محصول ذهن آدمی است و چه علمی برای مطالعه ذهن آدمی و فرآورده‌های آن شایسته‌تر از روان‌شناسی می‌باشد. به طور کلی می‌توان گفت در نقد روان‌شناسانه همه مسائل و جریاناتی که باعث می‌شوند اثر ادبی در ذهن نویسنده شکل بگیرد و انگیزه‌های اقوال و افعال مطمع نظر است. به نظر شمیسا بحث‌های فریود در باب لئوناردو داوینچی و بررسی یونگ در باب گوته از نمونه‌های نقد روان‌شناسانه می‌باشد. نقد روان‌شناسانه گرایش‌های مختلفی دارد مثلاً گاهی به



فصلنامه علمی-پژوهشی

۲۸

دوره پنجم
شماره ۱
زمستان ۱۳۹۱

مطالعه آفریننده اثر هنری می‌پردازد و گاهی به مطالعه خود اثر توجه دارد و گاهی تاثیر اثر ادبی را بر خواننده در نظر دارد و گاهی نیز کیفیت و چگونگی آفرینش اثر ادبی و تکوین آن بحث می‌کند (شمیسا، ۱۳۸۰: ۲۱۸-۲۱۷). آنچنان که هال اشاره کرده روان‌شناسی از روی سمبل‌ها و صور خیال و توصیفات و انحرافات که در زبان نویسنده است می‌تواند اثر را تجزیه و تحلیل روانی کند و به روح و ذهن آفریننده آن پی ببرد (هال، ۱۳۷۹: ۲۱۹). بنابراین آنچه نویسنده نوشته است به عنوان پاسخی به بحران‌های روحی و شخصیتی و پریشانی ذهنی و جدالهای درونی او قلمداد می‌شود. گرین با بکار بردن نظریه‌های فروید در تحلیل ادبی به این نکته اشاره می‌کند که «برخی از شناخته شده‌ترین مفاهیم فروید تا آنجایی که برای تحلیل ادبی به کار رفته‌اند را می‌توان مختصراً شرح داد. اصیل‌ترین مبحث روان‌کاوی، وجود فرآیندهای ناخودآگاه است، یعنی آن عملکردهای ذهنی که نمی‌توان بازنمایی شان کرد. سرکوب با غیر قابل برگشت کردن تجربیات، افکار، امیال و خاطرات، ناخودآگاه را به وجود می‌آورد.» (گرین، ۱۳۸۳: ۲۲۳) از اینرو هرمتنی می‌تواند بازتاب این ناخودآگاه باشد یعنی «ادبیات و دیگر اشکال هنری را می‌توان همچون رؤیا، نتیجه بازگشت امر سرکوب شده دانست. آنها نتیجه امیال روان رنجورانه دوران کودکی [یا دوره‌های دیگر زندگی] یا آسیب‌هایی هستند که بدون دخالت نویسنده یا هنرمند دوباره جلوه می‌کنند. در واقع اثر نویسنده دقیقاً مبین همان موضوعاتی است که وی به آنها مهار ندارد» (گرین، همان: ۲۳۰).

بر پایه این مقدمات می‌توان گفت در خوانش یک متن جهت فهم معنای آن نقد روان‌شناسانه جایگاهی مهم دارد. منتقد ادبی با تجزیه و تحلیل روانی اثر ادبی فراتر از صورت ظاهر گزاره‌های متن به صورت پنهان آنان رجوع می‌کند، در این رویکرد منتقد ادبی در مواجهه با متن نقش یک روان‌کاو را دارد. مهم است اشاره شود که از مهمترین انتقادات به این روش آن بوده که «موقعیت آنچه تحلیل می‌شود (متن) همانند موقعیت بیمار نیست، متن سوژه‌ای دانا و دارای معنا و علم معناست، بنابراین دارای قدرت است، رابطه منتقد ادبی با متن چنان است که به طور همزمان (در ارتباط با تفسیر) جانشین روان‌کاو و (در ارتباط با انتقال) جانشین بیمار می‌شود. بنابراین منتقد یا روان‌کاو با پرسش از بیمار و متن چیزهایی درباره خودشان کشف می‌کنند» (فیلمن، ۱۹۸۲، ۷-۸).

از دیدگاه این پژوهش استفاده از «هرمنوتیک روشی مولف محور اسکینر» در کنار «نقد روان‌شناسانه» می‌تواند از این دغدغه‌ها و انتقادات بکاهد و منتقد را به فهم بهتری از متن



برسانند. از سویی دیگر نمی‌بایست نقد «فلمن» به «نقد روانشناسانه» را به عنوان وجه منفی نقد روانشناسانه در نظر گرفت؛ بلکه از آن می‌توان به عنوان سویه مثبت نقد روانشناسانه نام برد. زیرا هر مفسری در مواجهه با هر متنی، با خودش نیز مواجهه می‌شود، مفسری که این موضوع را به عنوان سویه منفی نقد معرفی می‌کند متن را مخدوش می‌کند به این خاطر که هیچ منتقدی نمی‌تواند در مواجهه با متن، خودش را کنار بگذارد. نقد روانشناسانه این مزیت را دارد که منتقد خودش را در لابه لای تفسیرش پنهان نمی‌کند، او با خوانش متن خودش را هم می‌شناسد و در این مواجهه‌ای که با خودش و متن انجام می‌دهد فاصله خودش را با اثر مشخص می‌کند، در صورتی که منتقدی که کشف خود را در خوانش متن انکار می‌کند برای فرار از این واقعیت هیچ‌گاه به شکل اصولی با خودش مواجهه نمی‌شود و آنچه تفسیر می‌کند می‌تواند ملغمه‌ای از خودش و اثر باشد. از اینرو می‌توان گفت هر فهمی از متن که بدست می‌آید در چالش میان منتقد و اثر شکل می‌گیرد. از اینرو می‌توان با والتر کوفمان هم نظر بود که مراحل فهم یک اثر با تعیین خودشناسی مرتبط است. کوفمان برای نحوه ارتباط کل دانش ذهن انسانی با خودشناسی، آدمی را در موارد بسیار به این دستور اخلاقی سقراط متذکر می‌شود که «خود را بشناس» که هر انسانی باید بدان پردازد. کوفمان می‌نویسد: «میان شناخت ذهن فرد آدمی به نحو خاص، با ذهن عموم انسانها، میان خود فریبی و یا از دیگران سوء فهم داشتن، میان خودشناسی و شناخت دیگران، ارتباط وثیقی وجود دارد» (کوفمان، ۱۳۸۵: ۱۷).

ب: امکانات نظریه «گستره زندگی اریکسون» در تبیین خاستگاه فردی اندیشه‌سیاسی، برای تکمیل الگوی نظری توماس اسپریگنز

شخصیت یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های شکل‌گیری اندیشه می‌باشد. کوفمان یکی از کسانی است که معتقد است در پرتو پژوهش در مورد شخصیت و سیرت صاحب یک اندیشه می‌توان به اندیشه او دست یافت. الهام بخش این کار برای کوفمان نیچه بود. نیچه این موضوع را برجسته کرده بود که هر نظریه فلسفی در گام نخست باید به عنوان تبیین اصلی شخصیت فیلسوف مورد توجه قرار گیرد نه نتیجه ملاحظات ذاتی داده‌ها و ادراکات او. کوفمان در این زمینه تحلیل‌های خود را در رابطه میان نظریات نویسنده و شخصیت او، جایگزین پژوهش‌های سنتی درباره ارزش ذاتی نظریات نمی‌کند، بلکه این دو را مکمل می‌داند. کوفمان به وضوح، تقلیل‌گرایی را در این موارد مردود می‌شمارد، از دیدگاه کوفمان تقلیل‌گرایی عبارت از این مدعاست که ادراک و دریافت



فصلنامه علمی-پژوهشی

۳۰

دوره پنجم
شماره ۱
زمستان ۱۳۹۱

ذهن انسانی چیزی جز انعکاس شخصیت صاحبان همان نظریات نیست (کوفمان، ۱۳۸۵: ۲۰-۱۸). تا آنجا که برای درک پیشینه نظریه‌های شخصیت اهمیت دارد، آنچنان که شولتز بحث کرده، باید بگوییم که این نظریه‌ها از دهه ۱۹۳۰ در ادامه روان کاوی مطرح شده‌اند. اولین گروه از نظریه پردازان شخصیت تحت عنوان روان کاوی جدید به دور از خط فکری روان‌شناسی آزمایشگاهی، و با الهام از رویکرد روان کاوی فروید شکل گرفتند. فروید هیچ گاه روش آزمایشگاهی را که به تقلید از روش علوم طبیعی در روان‌شناسی توسط «ویلهم وونت»^۱ و سپس «جان. بی. واتسون»^۲ با عنوان رفتارگرایی استفاده می‌شد بکار نگرفت. بلکه او با نامیدن نظام خود با عنوان روان کاوی از روش مشاهده بالینی استفاده کرد. فروید با کمک این روش، احساس‌ها و تجربه‌های گذشته واقعی و خیالی زندگی بیمارانش را در طی چندین جلسه طولانی روان کاوی تعبیر و تفسیر می‌کرد (شولتز، ۱۳۷۹: ۱۰-۷). با ابتناء بر نکات بالا نظریه شخصیت اریکسون با توجه به ویژگی‌هایی که دارد به عنوان «نظریه روان شناختی اندیشه» در رابطه با تاثیرگذاری مناسبات شخصیتی در شکل‌گیری اندیشه در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است. اندیشه در این الگوی نظری به عنوان یک موضوع نسبتش با تحولات شخصیتی شناخته می‌شود.

تا آنجا که برای فهم ارتباط میان نظریه اریکسون در «شخصیت‌شناسی» و اسپرینگز در «اندیشه سیاسی» اهمیت دارد باید بگوییم که اریک اریکسون با بررسی شخصیت‌های مختلف، نظریه‌ای در چگونگی فرآیند رشد شخصیت در انسانها داده است. همچنان که توماس اسپرینگز با بررسی اندیشه‌های سیاسی متفکران مختلف، نظریه‌ای در چگونگی فرآیند شکل‌گیری اندیشه متفکران ارائه داده است. همچنان که توماس اسپرینگز نظریه خود را برای بررسی اندیشه متفکران سیاسی غرب بکار برد، اریک اریکسون نیز نظریه خود را برای مطالعه شخصیت‌های تاریخی مانند آدولف هیتلر، جرج برناردشاو، مهاتما گاندی (اریکسون، ۱۹۶۹)، ماکسیم گورکی و مارتین لوتر بکار برد. اریکسون در این زمینه نه تنها به اصول روان کاوی بلکه به دانش گسترده خود از ادبیات و تاریخ سیاسی-اجتماعی استناد کرد. از این رو می‌توان گفت نظریه گستره زندگی اریک اریکسون از معتبرترین نظریاتی است که در بین نظریه‌های شخصیت می‌تواند برای تبیین خاستگاه فردی اندیشه سیاسی به عنوان یک رویکرد میان‌رشته‌ای مورد استفاده قرار گیرد.

آنچنان که شولتز اشاره کرده، اریک اریکسون نظریه شخصیت خود را بر اساس مفهوم

1. Wilhelm Wundt
2. John B. Watson



«بحران هویت» تدوین کرده است (شولتز، همان: ۳۲۳). نظریه وی بر تکامل شخصیت در سراسر زندگی فرد تأکید می‌ورزد. او با بسط و گسترش مراحل رشد روانی - جنسی فروید تحت عنوان مراحل رشد روانی - اجتماعی، با تأکید بیشتر بر «خود» به جای «نهاد» و با رسمیت شناختن تأثیر فرهنگ، جامعه و تاریخ بر شخصیت، نظریه فروید را گسترش داد (همان: ۳۴۹). در دیدگاه اریکسون «خود» بخش مستقلی از شخصیت است و وابسته به «نهاد» و یا تحت تسلط آن نیست. «خود» نه تنها به وسیله والدین بلکه به وسیله محیط اجتماعی و تاریخی فرد تحت تأثیر قرار می‌گیرد، و برای مدت طولانی پس از کودکی به رشد خود ادامه می‌دهد. سومین اصل بسط یافته فرویدی، اعتقاد اریکسون به تأثیر فرهنگ، اجتماع و تاریخ بر شکل‌گیری کل شخصیت است (همان: ۳۲۳). در حقیقت در حالی که فروید با تأکید بر دوران کودکی شکل‌گیری شخصیت را تا سن ۵ سالگی می‌دانست، اریکسون فرآیند رشد شخصیت را در طول زندگی از طریق مجموعه‌ای از هشت مرحله رشد روانی - اجتماعی قلمداد می‌کرد. طبق نظریه اریک اریکسون هر کدام از این مراحل، از طفولیت تا پیری حاوی یک بحران است که باید حل شود. در هر مرحله یک تعارض وجود دارد که حول یک نحوه رویارویی سازگارانه و ناسازگارانه به مشکلات آن دوره تمرکز یافته است. شکست در یک مرحله می‌تواند به فشار روانی و اضطراب در همان مرحله و رشد کند و بطئی در مرحله بعد منجر شود. با بررسی تعارض‌های هر دوران و نحوه پاسخ‌گویی و حل و یا عدم حل آن می‌توان به شخصیت فرد دست یافت و با درک شخصیت او، ارتباط شخصیت او را با اندیشه او مورد بررسی قرار داد. در هر مرحله‌ای در صورتی که پاسخ مطلوب به آن بحران داده شود فرد دارای یک ویژگی شخصیتی می‌شود و در صورتی که پاسخ مطلوب داده نشود فرد ویژگی شخصیتی دیگری پیدا می‌کند که این ویژگی‌ها در نهایت در چگونگی تفکر او در باب خودش، دیگران، فرد، اجتماع و سیاست و غیره تأثیر می‌گذارد.

به نظر اریکسون تعارض یا بحران موجود در مرحله اول که از تولد تا یک سالگی را شامل می‌شود «اعتماد و عدم اعتماد» می‌باشد (شولتز، همان: ۳۴۹). اگر پاسخ مطلوبی به این تعارض داده شود قابلیت اساسی «امید» در فرد به وجود می‌آید در غیر این صورت «ناسازگاری حسی و کناره‌گیری» ویژگی است که در این مرحله برای فرد به وجود می‌آید (شولتز، همان: ۳۵۱ و ۳۳۶). بحران مرحله دوم تکامل شخصیت فرد، از یک سالگی تا سه سالگی، « خود مختاری و شک و شرم » می‌باشد قابلیت اساسی که در این مرحله برای فرد در صورت حل



این تعارض به وجود می‌آید «اراده» است، اما رشد نابهنجار این دوره که از حل نامطلوب این بحران در فرد به وجود می‌آید «لجاجت بدون شرمساری و وسواس عملی» است (همان: ۳۴۹). بحران اساسی مرحله سوم، از سن سه تا پنج سالگی، «ابتکار یا گناه» است، حل مطلوب این بحران در فرد در بردارنده ویژگی «هدف» و شجاعت در پیش بینی و دنبال کردن هدفهای مهم است. اما رشد نابهنجار این دوره که از حل نامطلوب این بحران در فرد بوجود می‌آید «بی‌رحمی و بازداری» است. اگر تعارضات موجود در مرحله چهارم، از شش سالگی تا بلوغ، که به نحوه برخورد اطرافیان بستگی دارد حل مطلوبی داشته باشد قابلیت اساسی «شایستگی» را در فرد به وجود می‌آورد اما رشد نابهنجار این دوره که از حل نامطلوب این بحران در فرد بوجود می‌آید «مهارت اندک و تنبلی» است. از دیدگاه اریکسون مرحله پنجم، دوران بلوغ تا ۱۸ سالگی یا دوره نوجوانی، دوره‌ای بسیار مهم می‌باشد، زیرا در این زمان است که سؤال اساسی فرد در مورد «هویت خود» مطرح می‌شود که باید حل شود. اریکسون بر این نظر است که شکل‌گیری و پذیرش هویت فرد تکلیفی کاملاً دشوار و اضطراب‌زا است که در آن نوجوان باید نقش‌ها و ایدئولوژیهای مختلف را برای انتخاب مناسب‌ترین آنها تجربه کند و یا بیازماید. افرادی که در این مرحله مشکل با یک احساس هویت قوی بیرون می‌آیند، آماده هستند تا با یک احساس بسط یافته از اطمینان به خود و اعتماد بنفس، با بزرگسالی آتی خود روبه‌رو شوند. افرادی که نتوانند به یک هویت منسجم دست یابند، افرادی که یک «بحران هویت»^۱ را تجربه می‌کنند، چیزی را نشان می‌دهند که اریکسون آن را «ابهام نقش»^۲ می‌نامد. «آنها نمی‌دانند کیستند و یا چه هستند، به کجا تعلق دارند و یا به کجا می‌خواهند بروند» (همان: ۳۳۲). اگر تعارض موجود در این مرحله - یعنی «وحدت هویت یا ابهام نقش» - توسط فرد به شکل مطلوب حل شود قابلیت اساسی «وفاداری» را در فرد بوجود می‌آورد. به نظر اریکسون وفاداری از وحدت هویت پدید می‌آید، حفظ وفاداری‌های اساسی و احساس وظیفه و صداقت و خلوص و درستی را در روابط با دیگران در بر می‌گیرد (همان: ۳۵۰). رشد نابهنجار این دوره که از حل نامطلوب این بحران در فرد بوجود می‌آید «تعصب و تکذیب» است. مرحله ششم (۱۸ سالگی تا ۳۵ سالگی) که مرحله جوانی است، طولانی‌ترین مرحله رشد شخصیت است. به نظر اریکسون دامنه این مرحله از پایان نوجوانی تا آغاز میان سالی ادامه دارد. فرد در این مرحله روابط صمیمی با دیگران را به شکل دوستیهای نزدیک و یا پیوندهای جنسی برقرار می‌کند.

1. Identity Crisis
2. Role Confusion



صمیمیت نه تنها به رابطه جنسی محدود نمی‌شود، بلکه همچنین به معنای احساس توجه و تعهد نیز هست که آزادانه و بدون استفاده از هیچ گونه وسایل خود حمایتی و بدون ترس از دست دادن احساس هویت خود در رابطه مورد نظر ظاهر می‌شود، به یک معنا صمیمیت به معنای احساس توجه و تعهد، بدون ترس از دست دادن هویت خود فرد است. در طی این دوران فرد باید بتواند هویت خود را با هویت فرد دیگری، بدون ترس از دست دادن چیزی از خود در این فرآیند ترکیب کند (همان: ۳۳۳). حل تعارض [صمیمیت یا انزوا] مطلوب این دوره قابلیت اساسی «عشق» را در فرد بوجود می‌آورد. (همان: ۳۵۰). رشد نابهنجار این دوره که از حل نامطلوب این بحران در فرد بوجود می‌آید «تنهایی» است. «زاینده‌گی یا رکود» بحران اصلی مرحله هفتم (یعنی از ۳۵ سالگی تا ۵۵ سالگی) مرحله میان سالی است. در این مرحله افراد به چیزی بیش از صمیمیت در رابطه با دیگران نیاز دارند. برای آنها ضروری است که به طور فعال و مستقیم به آموزش و راهنمایی نسل بعدی مشغول شوند. این نیاز، فراتر از خانواده درجه اول فرد قرار می‌گیرد، هرچند می‌تواند شامل کودکان خود فرد نیز بشود. با این وصف، این توجه، طیفی وسیع‌تر و گسترده‌تر دارد؛ از نسلهای آینده گرفته تا نوع جامعه‌ای که در آن زندگی خواهند کرد. ضرورتی ندارد که فرد حتماً مادر یا پدر باشد تا بتواند زاینده‌گی را نشان دهد و نیز صاحب فرزند بودن به طور خودکار، ارضای این نیاز را تضمین نمی‌کند (همان: ۳۳۴). به نظر اریکسون حل موفقیت آمیز تعارض در این مرحله قابلیت اساسی «توجه» را در فرد بوجود می‌آورد (همان: ۳۵۰) «توجه» که از زاینده‌گی پدیدار می‌شود، یک علاقه یا نگرانی گسترده نسبت به دیگران است و در نیاز به آموزش و راهنمایی، نه تنها به خاطر افرادی که تحت آموزش قرار گرفته‌اند، بلکه برای کامل کردن هویت خود فرد ظاهر می‌شود. (همان: ۳۳۶) هنگامی که چنین رفتاری از جانب فرد میانسال انجام نشود، او با احساس رکود، خستگی و فقر روابط بین فردی از پا در خواهد آمد (اریکسون، ۱۹۶۸: ۱۳۸) بنابراین رشد نابهنجار این دوره که از حل نامطلوب این بحران در فرد بوجود می‌آید «بسط یافتگی بیش از حد، طرد شدگی» است. «یکپارچگی خود و ناامیدی» بحران اساسی مرحله آخر یعنی از ۵۵ سالگی به بعد که مرحله پختگی و پیری نامیده شده است می‌باشد. یکپارچگی خود مستلزم پذیرش موقعیت و گذشته فرد، نگرستن به زندگی با یک احساس کمال و رضامندی و حفظ شرکت مؤثر در فعالیت‌های مداوم است (شولتز، همان: ۳۴۹). قابلیت اساسی که در این مرحله در صورت حل مطلوب تعارض آن در فرد بوجود می‌آید «خرد» است. «خرد» که از یکپارچگی خود به وجود



می‌آید، در یک توجه مستقل نسبت به کل زندگی آشکار می‌شود (همان: ۳۵۰)، اما هرگاه فرد با یک احساس ناکامی یا کینه و خشم حاصل از فرصت‌های از دست رفته و افسوس از اشتباهاتی که اکنون قابل اصلاح نیستند به زندگی نگاه کند، در آن صورت، در یک حالت نومیدی از زندگی متنفر، از دیگران بیزار و از تفکر نسبت به آنچه می‌توانست باشد و رخ دهد، ناراحت می‌شود؛ بنابراین رشد نابهنجار این دوره که از حل نامطلوب این بحران در فرد بوجود می‌آید «گستاخی و تنفر» است (همان: ۳۳۴).

جمع‌بندی

بررسی فرآیند شکل‌گیری اندیشه‌سیاسی متفکران سیاسی یکی از مهمترین مباحث در اندیشه‌شناسی اندیشه سیاسی می‌باشد. این بررسی می‌تواند به ما بینشی در رابطه با چرایی و چگونگی شکل‌گیری هنجارهای سیاسی و اجتماعی بدهد. دست یافتن به این بینش نیازمند آشکار کردن سویه‌های متکثر اندیشه سیاسی می‌باشد. این آشکارگی خود نیازمند آن است که ما به نحوی از پنجره‌الگوهای نظری و روشی متفاوت به یک اندیشه‌سیاسی بنگریم و آن را مورد فهم و تبیین قرار دهیم. مهمترین دلیل استفاده از پنجره‌های مختلف برای فهم بهتر اندیشه‌سیاسی به ذات چند وجهی، پیچیده و چند چهره امور انسانی بر می‌گردد.

در الگوی نظری اسپریگنز بر کنار از اشاره‌ای که به خاستگاه‌های مختلف شکل‌گیری اندیشه سیاسی شده بود، اما بنا بر عدم توجه به اهمیت رویکردهای میان‌رشته‌ای در پژوهش‌های سستی، الگویی نظری و عملی برای تبیین و تجزیه و تحلیل این پیچیدگی‌ها ارائه داده نشده بود. آنچنان که در این پژوهش آمد الگوی نظری اریک اریکسون در مورد چگونگی فرآیند رشد شخصیت می‌تواند در رابطه با سنجش خاستگاه فردی و شخصی اندیشه سیاسی متفکران سیاسی مورد توجه قرار گیرد. از سویی دیگر هر اندیشه‌سیاسی با توجه به ویژگی‌هایی که اسپریگنز در مرحله تشخیص درد، بازسازی خیالی دنیای سیاسی و راه حل برای آن آورده می‌تواند با ویژگی‌هایی که اریک اریکسون در رابطه با قابلیت‌های اساسی فرد و یا ناهنجاریهای او با توجه به چگونگی تجربه‌اش از بحران‌های اساسی دوران زندگی‌اش آورده به سنجش گذاشته شود، تا به نحوی امکان تأثیرپذیری یا تأثیرناپذیری آن در پردازش اندیشه‌سیاسی به سنجش گذاشته شود. به عنوان نمونه اینکه تا چه حد متفکر سیاسی در مشاهده بحران‌های اجتماعی و سیاسی دچار توهم شده است، اینکه تا چه حد در مرحله تشخیص درد با توجه به تشخیص علل



بحران‌های اجتماعی و سیاسی مرتبط با نهادهای اجتماعی یا سرشت و طبیعت انسان دارای دیدگاه‌های محافظه کارانه است، یا امیدی به عمل انسانی برای تغییر وضع موجود دارد، اینکه چه تعریفی از انسان به عنوان مقوم نظری اندیشه در باب سامان سیاسی مطلوب دارد، اینکه در بازسازی خیالی دنیای سیاسی معطوف به کدام روش است، آرمان‌گراست، محافظه کار یا عمل‌گرا است؟، همه می‌توانند به نحوی در رابطه با قابلیت‌های اساسی شخصیت انسانی مانند امید، اراده، شایستگی، وحدت و انسجام هویت، عشق و توجه و خرد آن هنگام که پاسخ‌های مطلوبی به تعارض‌ها و بحران‌های شخصیتی در دوران رشد شخصیت داده شده است و همچنین در رابطه با ناهنجاری‌های شخصیت انسانی آن هنگام که پاسخ مطلوبی به بحران‌های شخصیتی فرد در دوران رشد شخصیتش داده نشده است، مورد سنجش قرار بگیرد. قابل توجه است که اگر چه نمی‌توان به طور مطلق تنها خاستگاهی شخصی و فردی برای اندیشه سیاسی قائل شد اما می‌توان با توجه به دیدگاه‌های اصلاحی و انتقادی نظریه اریک اریکسون در مورد توجه به فرهنگ، اجتماع و تاریخ در برابر دیدگاه‌های روانشناسی کلاسیک از یکسو و همچنین دید جامع اسپریگنز در رابطه با توجه به عوامل فردی در کنار عوامل اجتماعی، این نکته را برجسته ساخت که اجتماع و تجربه فردی به وجهی دیالکتیکی و مرتبط با هم تأثیر خود را در شکل‌گیری اندیشه انسانی می‌گذارند. نکته با اهمیت آنکه در آنجا که این اندیشه‌ها مرتبط با چگونگی سامان سیاسی و اجتماعی هستند با توجه به گستره تأثیرگذاری که بحران‌ها و راه حل‌های اجتماعی و سیاسی دارند به نحو بارزتری هم به فرد و هم به اجتماع نقش پردازش‌گر تفکر انسانی را می‌بخشند. اما برای دوری از تقلیل‌گرایی و برای آشکارسازی این نقش‌ها و تجزیه و تحلیل آنها بنا بر ذات چند سویه و چند چهره‌شان می‌بایست از رویکردهای متکثر و چند وجهی که در اصطلاح «رویکرد میان‌رشته‌ای» نامیده شده بهره جست. در کنار دغدغه‌های نظری بالا، چگونگی مواجهه با این اندیشه‌ها که در اصطلاح «روش» نامیده می‌شود، با توجه به دغدغه‌هایی که در رابطه با چگونگی فهم آرا و متون سیاسی وجود دارد می‌تواند فهم ما را از چرایی و چگونگی هنجارهای سیاسی و اجتماعی عمیق‌تر نماید. آنچنان که در این پژوهش آمد این مهم با توجه به اینکه اسپریگنز روشی برای فهم اندیشه‌های سیاسی در اختیار ما قرار نداده، با توجه به امکانات «هرمنوتیک روشی مولف محور اسکینر»، «نقد روان‌شناسانه» و «سبک‌شناسی»، بنا بر اهمیت رویکرد میان‌رشته‌ای برای فهم امور چندوجهی و در هم تنیده انسانی، می‌تواند مورد توجه باشد.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۳۶

دوره پنجم
شماره ۱
زمستان ۱۳۹۱

منابع

- اسپرینگز، توماس. (۱۳۷۷) *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، چاپ سوم، تهران: نشر آگه.
- اسکینر، کوئینتن. (۱۳۸۰) *ماکیاولی*، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ چهارم، تهران: انتشارات طرح نو.
- ایگلتون، تری. (۱۳۶۸) *پیش درآمدی بر نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز پالمر، ریچارد ا. (۱۳۸۲) *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد حسین حنایی کاشانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات هرمس
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰) *نقد ادبی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس.
- (۱۳۸۴) *کلیات سبک‌شناسی*، ویرایش دوم، تهران: میترا.
- شولتز، دوان. (۱۳۷۹) *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: موسسه نشر ویرایش کالر، جاناتان. (۱۳۸۲) *نظریه ادبی*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز
- کوفمان، والتر (۱۳۸۵) *گوته، کانت و هگل (کشف ذهن)*، ترجمه فریدالدین رادمهر و ابوتراب سهراب، چاپ اول، تهران: انتشارات چشمه
- گرین، کیت (۱۳۸۳) *درسنامه نظریه ادبی و نقد ادبی*، ترجمه لیلا بهرانی محمدی و دیگران، ویراستار حسین پاینده، چاپ اول، تهران: روزگار.
- مرتضوی اصل، خدایار (۱۳۸۳)، «متدلوژی»، در *سنجش انسجام درونی آراء سیاسی نوگرایان دینی معاصر ایران*، دانشگاه تربیت مدرس، رساله دوره دکتری، ص ۱۳-۷۳.
- هال، ورنان (۱۳۷۹) *تاریخچه نقد ادبی*، ترجمه احمد همتی، چاپ اول، تهران: روزنه.
- Erikson, E. H. (1969), Gandhi's truth on the origins of militant nonviolence, Norton
- Erikson, E. H. (1968), Identity, youth, and crisis, New York: W. W. Norton and Company
- Felman, S. (ed.) (1982) Literature and psychoanalysis: The Question of Reading: otherwise, Baltimore: Johns Hopkins University press
- Skinner, Quentin (1988a) Meaning and understanding in the history of ideas, in: 'James Tully (1988) Meaning and Context', pp. 29-67.
- (1988b) Motives, intentions and the interpretation of texts, in: James Tully (1988), Meaning and Context', pp. 68-78.
- (1988c) "Social meaning" and the explanation of social action, in: 'James Tully (1988), Meaning and Context', pp. 79-96.
- (1988d) some problems in the analysis of political thought and action, in: 'James Tully (1988), Meaning and Context, pp. 97-118.

